در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴
آیات و روایات حکومت در اسلام

جلسه 18

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

مقدمه

حضرت استاد در این جلسه پیرامون اتفاقات پیش آمده در صدا و سیما موضع‌گیری نمودند. در یکی از شبکه‌های صدا و سیما به یکی از پیشوایان اهل سنت لعن و سب صورت گرفت. صدا و سیما به جهت جلوگیری از تشنج و به دست آوردن دل سنی‌نشینان ایران، برنامه‌ای را به صورت زنده روی آنتن برد. متاسفانه در این برنامه از سوی عالم و نماینده مجلس سنی سوء استفاده‌های صورت گرفت و نسبت‌هایی را به شیعه و اعتقادات آنان داده شد که کاملا خلاف واقع و در خوشبینانه‌ترین حالت، سهل انگارانه بود. استاد در این رابطه فرمایشاتی را در این جلسه از درس مطرح نمودند.

موضع‌گیری نسبت به مباحث مطرح شده در صدا و سیما

قبل از شروع بحث به مطلبی می‌پردازیم که در این چند روز اخیر از طریق رسانه عمومی مطرح شد و همه بزرگان، مراجع، طلاب و مردم متدین را بسیار آزرده خاطر نمود. بنابراین راجع به این مطلب نکاتی بیان می‌گردد.

اولین نکته آن است که مسأله شیعه و اعتقادات اصیل شیعه بر قرآن و سنت قطعیه رسول خدا صلی الله علیه و آله مبتنی است و پس از گذشت هزار و چهارصد سال نیز روز به روز این منطق قوی‌تر، محکم‌تر، مستدل‌تر می‌شود و از واضحات علمی و تاریخی است. اگر زمانی شیعه را متهم می‌کردند که یک گروهی است که اساسی ندارد اما در حال حاضر برای هر شخصی واضح است که اساس این مذهب بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری گشته و مبتنی بر قرآن و همه دلایل مورد قبول است. حقانیت شیعه نیازی به اثبات ندارد زیرا «كَالشَّمسِ عَلَى رَابِعَةِ النَّهَارِ»[1] شده و حقانیتش واضح است. واقعاً حقانیت شیعه به گونه‌ای است که در هر بحثی چه در مباحث اعتقادی، چه در مباحث فرعی، واقعاً دست شیعه پر از دلیل و استدلال است و هر کسی با این استدلال‌ها آشنا بشود این عقاید و احکام را می‌پذیرد.

شیعه و مسأله امامت

مهم‌ترین مسأله شیعه مسئله‌ی امامت است. مسأله امامت از همه مسائل فرعی بالاتر است. اصل امامت به دستور خدای تبارک و تعالی و نه به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بر این مطلب استوار گردید که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله افرادی به عنوان جانشین آن حضرت قرار داده شدند و این‌ها همه مشخص و معین است. اینکه در آن آیه شریفه خدای تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»[2] یعنی اگر ولایت امیرالمؤمنین و اولادش علیهم السلام را برای مردم بیان نکنی، تمام رسالت الهی را که تا به حال انجام دادی بر باد می‌رود. ریشه روایاتی که در کافی شریف و در کتاب‌های روایی دیگر داریم که اگر کسی تمام عمرش را حج برود، شب‌ها را به قیام و صلات بگذراند، روزها را روزه بگیرد، تمام مالش را صدقه بدهد، اما ولایت امیرالمؤمنین و اولادش را نپذیرد، اعمالش هباءً منثورا است.[3] در همین آیه خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و ریشه این قبیل روایات همین آیه شریفه است و چنین نیست که این مطالب [فقط] به یک حدیث یا یک خبر واحد مستند باشد و ما بر اساس آن چنین حرف‌هایی را بگوئیم.

شئون و اوصاف امام

اگر بخواهیم راجع به حقیقت امامت در قرآن بحث کنیم، مستلزم آن است که سال‌ها تک‌تک آیات مورد بحث و استدلال قرار بگیرد و چقدر در قرآن آیاتی داریم که جز بر حقیقت امامت، قابلیت تطبیق بر افراد و اشخاص دیگر ندارد. امامت یک مسأله بسیار مهم است که قابل اغماض نیست و اینکه کسی بگوید ما در این رابطه تنزل نماییم مطلبی ناتمام است؛ زیرا اصلاً امامت در اختیار ما نیست و حتی در اختیار رسول خدا هم نبود. امامت مسأله‌ای است که به دستور خدای تبارک و تعالی می‌باشد. آثاری بر مسأله امامت بار می‌شود که ما معتقدیم تمام تکوین و تشریع بر اساس این حقیقت است. ما معتقدیم که ائمه اطهار علیهم‌السلام ولایت تکوینی و تشریعی دارند. ما معتقدیم که ائمه اطهار علیهم‌السلام مظهر تام اسماء خدا هستند. این مطالب بسیار شایان توجه است. بحث امامت فقط بحثی ناظر به خلافت ظاهریه پس از وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، اگرچه خلافت ظاهریه نیز یکی از شؤون امامت است اما آن حقیقتی که شیعه به آن قائل است همین است که امامت به نظر ما از اصول دین است. مستند این بحث نیز آیه شریفه‌ای است که خوانده شد: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ». امامت حقیقتی دارد که همان ولایت تکوینی و ولایت تشریعی است. جنبه دیگر حقیقت امامت ناظر به وصف ائمه اطهار علیهم‌السلام به علم به کتاب است: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»[4]، یعنی امامت حقیقتی دارد که علم‌الکتاب نزد ایشان است. پس یکی از شؤون امامت آن است که علم به همه کتب سماوی در نزد امام وجود دارد و در این میان، مهم‌ترین وجه علم‌الکتاب، علم به قرآن است. ائمه اطهار علیهم‌السلام به تورات و انجیل علم دارند[5] و حتی ائمه اطهار علیهم‌السلام گاهی اوقات که با علمای مسیحیت و یهودیت و زرتشت صحبت می‌کردند بر اساس کتاب خودشان بر آنها احتجاج می‌کردند. حالا آیا ما می‌توانیم این علم‌الکتاب را برای دیگران نیزقرار بدهیم؟ این مطلبی است که مصداق ضرب‌المثل «مما یضحک به الثکلی»[6] می‌باشد. زیرا حقیقتی را خدا در ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار داده که از آن عصمت، علم به کتاب و علم غیب به‌دست می‌آید.

صِدّیق بودن منحصر به ائمه اطهار علیهم‌السلام است، البته مراد از صدیق، در اینجا صدیقی است که قرآن می‌گوید[7] زیرا گاهی واژه و وصف صدیق نسبت به شخصی استعمال می‌گردد ولی مراد، صدیق لغوی است، یعنی هر کسی که ایمان ظاهری نیز به خدا بیاورد، صدیق لغوی است. هر کسی که مسلمان است بالأخره وجود خدا و قرآن را تصدیق می‌کند هرچند این تصدیق، تصدیق اجمالی باشد از این لحاظ هر مسلمانی صدیق است لکن لقب خاصی که به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده شد فقط منحصر به امیرالمؤمنین و معصومین علیهم‌السلام است[8]، حتی علمای درجه یک شیعه نیز نمی‌توانند متصف به آن صفت بشوند.

انحصار وصف صدیق به امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام

صدیق به عنوان وصف خاص برای امیرالمؤمنین است و سه جهت در آن وجود دارد: 1. صدیق، یعنی کسی که حق را در همه امور تشخیص می‌دهد 2. صدیق، یعنی کسی که حق را می‌گوید و 3. صدیق، یعنی کسی که به حق عمل می‌کند. اینکه در روایت داریم که پیامبر فرمود: «عَلِيٌ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»[9] بیانگر یکی از مبانی صدیق بودن است. علامه طباطبائی در المیزان در ذیل آیه شریفه «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»[10]، صدیق را چنین معنا می‌فرماید: «الَّذِی لَایَکذِبُ اَصلاً»[11]، یعنی در عمرش یک دروغ [نیز] نگفته است. همچنین صاحب المیزان افزوده‌اند که صدیق در عمرش یک لحظه شرک نداشته است. چگونه می‌توانیم کسی را که مدتی از عمرش را به تصریح تاریخ در شرک بوده جزء صدیقین و در ردیف انبیاء قرار بدهیم؟ «اَلَّذِی لَایَکذِبُ اَصلاً هُوَ الَّذِی لَایَفعَلُ إِلَّا مَا یَرَاهُ حَقّاً». صدیق به معنای حقیقی‌اش در مرتبه بعد از نبوت است. بر اساس این آیه[12] این چنین صدیقی محل بحث است، یعنی صدیقی که مرتبه‌ای بعد از نبوت است و در عین حال مرتبه‌ای فوق شهدا و صلحاست. اینکه علامه طباطبایی می‌فرماید: «وَ لَایَقُولُ إِلّا مَا یَرَی أَنَهُ حَقٌّ» و البته صاحب المیزان تصریح می‌کنند: «فَهُوَ يُشَاهِدُ حَقَائِقَ الأَشيَاءِ»، یعنی در هر چیزی حق را می‌تواند تشخیص بدهد بدین معنا که هنگام بحث از خدای تبارک و تعالی و اسماء و صفات او، صدیق می‌تواند حق را بفهمد، اینکه خدا چه صفتی دارد؟ صفات سلبیه و ثبوتیه چیست؟ ما چه کسی را در مرتبه امیرالمؤمنین در میان اصحاب رسول خدا

صلی الله علیه و آله داریم که به این مرتبه رسیده باشد؟ او حقایق الاشیاء را می‌فهمید. امیرالمؤمنین فرمود: «... سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ...»[13]، کدام یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جرأت تصور این مطلب را دارند چه برسد به تفوّه و ابراز نمودن این مطلب؟ از آنجا که امیرالمؤمنین حقایق اشیاء را می‌دانست و می‌فرمود: «إنی أعلم بطرق السماء»[14] یعنی من نسبت به طرق آسمان بیشتر آگاهم، این تعبیر «بیشتر» نسبت به آگاهی به راه‌های آسمان در مقایسه با آگاهی نسبت به طرق زمین نیز تعبیری مسامحی است. به هر جهت کدام یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌توانستند یک میلیونیوم این ادعا را داشته باشند؟ کسی می‌تواند صدیق باشد که «يَرَىَ حَقَائِقَ الأَشيَاءِ، يَقُولُ الحَقَّ وَ يَفعَلُ الحَقَّ»، هر چه می‌گوید حق است. یعنی اگر هر آیه‌ای از آیات قرآن را از او بپرسند، هر قضیه‌ای در گذشته از ازل را بپرسند حق را بگوید. واقعاً گفتگو کنندگان نسبت به اوصاف وجدان و انصاف خودشان را قاضی قرار بدهند، اعترافاتی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امیرالمؤمنین داشتند شامل اعتراف به همین مسأله بود. آن‌ها نیز خودشان ادعا نداشتند که این صفت صدیق که پیامبر صلی الله علیه و آله از مختصات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد برای دیگران باشد. این قضیه انتساب صفات خاصه امیرالمؤمنین علیه السلام به غیر ایشان مطلبی است که بعداً جعل شد، بعداً به سراغ این اندیشه رفتند که عجب! فضائلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام هست که حتی با تمهُّل و تکلّف باید اقدامی نمایند و با راه‌هایی که از طریق حکومت‌ها بلد بودند، درصدد برآمدند تا آن فضائل را ـ به آن اندازه که توانستند ـ برای دیگران جعل نمایند ولی اصل «... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»[15] را نتوانستند جعل کنند زیرا این توصیف مطلبی نیست که قابلیت جعل داشته باشد! کلمه حق، کلمه‌ای است که مقداری در آن اجمال بود ـ «عَلِيٌ مَعَ الحَقِّ وَ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»ـ را تحریف کردند و جای اسم امیرالمؤمنین اسم دیگری را گذاشته و جعل کردند. در حالی که این‌ها توجه ندارند که مجموع این اوصاف تشکیل‌دهنده یک منظومه روایی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. اگر این اوصاف را در کنار یکدیگر قرار بدهند، مشخص خواهد شد که این ویژگی‌ها مختص به امیرالمؤمنین علیه السلام است.

علم الکتاب[16] را چکار می‌کنید؟ آیا شما می‌توانید نسبت به کسی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام بگوئید که «عنده علم الکتاب»؟ عصمت و سایر اعتقاداتی را که ما شیعیان داریم چکار می‌کنید؟ این‌ها[17] فکر کردند که بتوانند کلمه‌ای را مانند صدیق که اگر در روایتی نیز بر کسی اطلاق شده و ممکن است معنای لغوی‌اش اراده شده باشد و بر مبنای آن معنای لغوی هر مؤمن و مسلمانی صدیق است، با هر معنای دیگر به‌ویژه به عنوان وصف اختصاصی امیرالمؤمنین برای غیر از ایشان نیز به کار برده و اطلاق نمایند؟ در حالی که این صدیقی که محل بحث است چنین قابلیتی ندارد که برای غیر از ایشان به کار برود و عجیب این است که در کتاب‌های خودشان فراوان این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که خطاب به امیرالمؤمنین و با اشاره‌ی به ایشان فرمودند: «أَلَا إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَن آمَنَ بِي وَهَذَا أَوَّلُ مَن يُصَافِحُنِي يَومَ القِيَامَةِ وَهَذَا الصِّدِيقُ الأَكبَرُ وَهَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَينَ الحَقِّ وَالبَاطِلِ وَهَذَا يَعسُوبُ الدِّينِ وَالمَالُ يَعسُوبُ الظَّالِمِينَ»[18]، یعنی علی علیه‌السلام اولین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین شخصی است که در روز قیامت با من دست می‌دهد و مصافحه می‌کند در حالی که این (اولین)، دومی در پی ندارد! حتی این اول شامل امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نیز نمی‌شود. نسبت به امیرالمؤمنین اوصاف و ویژگی‌هایی بیان شده که از مختصات ایشان است، «و هذا الصدّیق الأکبر» نسبت به امیرالمؤمنین تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله است. به استناد روایت: «وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَينَ الحَقِّ وَ البَاطِلِ»[19] فاروق وصف مختص امیرالمؤمنین است که آن را برای دیگری قرار می‌دهند! مگر همان دیگری نگفت: «لو لا علیٌ لهلکَ...»[20]، پس کسی که نمی‌تواند تفاوت بین حق و باطل را تشخیص بدهد چه ادعایی دارد و چگونه شما وصف فاروق و صدیق را برای او قرار می‌دهید؟ این روایت در کنز العمال متقی هندی و نیز در معجم الکبیر طبرانی آمده (متوفای 360 هجری) و در معرفةالصحابه و همچنین در کتاب‌های فراوانی از مصادر اهل‌سنت آمده است.

شما این روایت «هَذَا أَوَّلُ مَن آمَنَ بِي وَهَذَا أَوَّلُ مَن يُصَافِحُنِي»، چگونه برخورد می‌کنید؟ من دیدم که بعضی از مفسرین می‌خواهند مقداری روی اوّلیت نیز تردید کنند چنانکه با تکلّف چنین می‌گویند که از لحاظ تقدم زمانی درست است که علی بن ابی طالب علیهماالسلام زودتر اسلام آورد ولی این ایمان در زمان صباوتش[21] بوده است! ملاحظه بفرمایید که با چه تکلّفی

این مطلب را بیان نمایند که اگر یک صبی[22] اسلام بیاورد آن هم صبیّ ممیز و عاقل، در جایی که هزاران بالغ جرأت نمی‌کردند نزدیک رسول خدا بشوند، چنین ایمانی فاقد ارزش است! و حال آنکه باید انصاف داد که با این وصف، کدام ایمان برتری و فضیلت دارد؟

در هر صورت مسأله اعتقادات امامیه واقعاً بر ادله محکم مبتنی است و اصلاً هیچ کسی نمی‌تواند سر سوزنی از این مطلب تنزل نماید و قابل تنزل نیست. بیان شد که این معنا از صدیق که در این آیه[23] در کنار نبیّین آمده عقلاً قابل انطباق بر غیرمعصوم نیست و اگر کسی به این جهت توجه مختصری کند، به این نتیجه می‌رسد که عقلاً این وصف قابلیت تطبیق بر غیر علی بن ابی طالب و اولادش علیهم السلام نیست. و این وصف فقط برای معصومین علیهم السلام است. این وصف برای کسی است که بتواند حق را ببیند و جز حق نگوید و جز حق عمل نکند و این سه معیار در او وجود داشته باشد.بنابراین این اعتقادات خیلی محکم است و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را سر سوزنی حتی در پرده قرار بدهد.

عدم ملازمه بین وحدت بین شیعه و سنی و تبیین اعتقادات و اختلافات

مسأله وحدت بین شیعه و سنی نیز امری است که ائمه علیهم‌السلام به ما فرمودند. مسأله وحدت بین شیعه و سنی را خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ما یاد داده و ریشه‌های قرآنی دارد. در این میان باید از کج فهمی آلوسی در روح المعانی باید بگذریم که تقیه را نوعی از نفاق دانسته است.[24] در رساله‌ای در باب تقیه که بیست و هفت سال پیش نوشتم[25]، حرفهای آلوسی را یک به یک جواب دادم از جمله اینکه تقیه نفاق نیست بلکه همان تزاحم بین اهم و مهم و دفع افسد به فاسد یا عناوین دیگر بوده و مطلبی عقلائی است.

به هر حال ما روی مسأله وحدت خیلی تأکید داریم و جزء اعتقادات ما این است که دشنام، سبّ و اهانت، نه تنها به پیشوایان اهل‌سنت بلکه به پیشوایان مسیحیت و یهودیت اصلاً جایز نیست. حتی سبّ و دشنام را به آن‌هایی که بت‌پرست بودند را جایز نمی‌دانیم. امروز هم بر این مسأله بسیار تأکید داریم. علاوه بر آنکه شرایط، بسیار شرایط حادی است. امروز دشمن نیز دنبال این است که بین شیعه و سنی، بین شیعه و اقوام دیگر، بین مذاهب اختلاف بیاندازد. اگر در تاریخ فرقه سازی، بررسی و کنکاش گردد آنگاه مشخص می‌گردد که اکثر این فرقه‌ها از دل سازمان‌های امنیتی کفر بیرون آمده است، مانند وهابیت و بهائیت که نمونه‌های اخیر فرقه‌سازی هستند. داعش نیز از همین قبیل است. این قضیه فرقه‌سازی برای این است که بین مسلمین اختلاف ایجاد گردد و اسلام از بین برود. ما باید وحدت را حفظ کنیم لکن حفظ وحدت این‌گونه نیست که یک عالم سنی با جهالت تمام در صدا و سیمای جمهوری اسلامی یک حقیقت واضح را منکر شود و روی یک حرف باطل اصرار کند.[26]

لزوم مناظره بین فریقین با تأکید بر مساله حفظ وحدت

ما به صراحت می‌گوئیم که از جهت علمی هر وقت بخواهند ما حاضر به مناظره هستیم ولی بحث وحدت باید حفظ شود. البته ما نباید خدمات مسئولین صدا و سیما را نیز منکر شویم، واقعاً در هر مناسبتی از مناسبت‌های مربوط به موالید ائمه و شهادت‌ها، محرم و ماه رمضان خیلی زحمت می‌کشند و من به سهم خودم تشکر می‌کنم هرچند اینکه ما اشکالاتی نیز داشتیم و به وقتش گفتیم، ولی مسئولین صدا و سیما نیز باید بیشتر مراقبت کنند و نباید در چنین قضیه‌ای که بالأخره قلب چندین میلیون شیعه در ایران را جریحه‌دار می‌نماید هنگامی که راجع به امیرالمؤمنین صحبت می‌گردد چنین تعبیری را که مختص به امیرالمؤمنین است[27] برای دیگری قرار دهند. قلوب چندین میلیون شیعه نه فقط جریحه دار شد [بلکه ناآرام شد] زیرا این جابجایی در بیان اوصاف اختصاصی مطلبی نیست که آدم بتواند آرام باشد، مسئولین صدا و سیما نیز باید بیشتر مراقبت کنند.

همه باید مراقب باشیم که اسلام حفظ بشود و این نظام حفظ بشود، ولی مسأله اعتقادات امامیه اصلاً مطلبی نیست که قابلیت تنزل داشته باشد و مثلاً این وصف امیرالمؤمنین را به خاطر وحدت، به دیگران نیز نسبت بدهیم. که اگر چنین رخ دهد، غلط می‌کنیم! مگر دست ماست؟ شما می‌توانید بگویید که وصف «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» یا عصمت را شخص دیگری غیر از ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز دارد؟ همچنین آیا می‌توانید نسبت به وصف «اول من آمنَ» بگوئید که شخص دیگری نیز آن وصف را دارد؟

همچنین در حالی که وصف «أَنفُسَنَا»[28] را که در قرآن آمده است و این وصف را همه بر امیرالمؤمنین تطبیق می‌کنند با این حال آیا می‌توانیم بگوئیم دیگرانی نیز که بعداً از راه غصب و ظلم بر مسند رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند مصداق نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟ این مطالب روشن است.امیدوارم که خدا ان شاء الله همه ما را به حق هدایت کند و همیشه آنچه رضای خودش هست و توجه به همه امور را معتقد باشیم و بگوئیم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینْ

پاورقی

[1]. این ضرب‌المثل با عبارت «الشمس فی رابعة النهار» نیز در کتب دیده می‌شود و به معنای ((خورشید وسط روز)) به عنوان یکی از بارزترین مصادیق وضوح و روشن بودن مطلب به کار می‌رود. (https://www.aghayed.net/raabeah.)

2]]. مائده: 67: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیّت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

[3]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (طبع اسلامیه)، ج 1، ص 183-184 و حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعة، ج 1، ص 119، ح 2 و الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج 2، ص 64.

[4]. رعد: 43: آنها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند!.

[5]. البته مراد، تورات و انجیل اصیل و تحریف‌نشده است.

[6]. این ضرب‌المثلی است به معنای «مادر فرزند از دست داده نیز از شدت تعجب‌آمیز بودن این مطلب، از آن خنده‌اش می‌گیرد».

[7]. نساء: 69: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا».

[8]. مراد لقب «الصدیق الأکبر» می‌باشد که در حدیث ذیل بدان تصریح شده است: ((عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ))، ترجمه: عباد بن عبدالله گوید: علی (علیه‌السّلام) فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می‌خواندم. ابن‌ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن‌ماجه، ج 1، ص 44 و طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج 2، ص 310 و بیهقی، سنن بیهی، ج 4، ص 53 و متقی الهندی، کنزالعمال، ج 7، ص 176 و سیوطی، الجامع، ج 2، ص 276 و ابن‌المغازلی، المناقب، ص 93 و ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة والنهایة، ج۴، ص۶۶ وحاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج۳، ص۱۲۰و ابن‌اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل، ج۱، ص۶۵۵ و حموینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، ج۱، ص۲۴۸ و نسائی، احمد بن شعیب، الخصائص، ص۲۵ و ابن‌جوزی، سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ص۱۰۳. به علاوه ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف می‌نویسد: «عن معاذة بنت عبد الله العدویة سمعت علی بن أبی طالب علی منبر البصرة وهو یقول أنا الصدیق الأکبر آمنت قبل ان یؤمن أبو بکر وأسلمت قبل أن یسلم أبو بکر»، معاذه دختر عبد الله گوید که از علی بن أبی طالب علیه‌السلام شنیدم که بر بالای منبر بصره می‌فرمود : من صدیق اکبر هستم ، ایمان آوردم قبل از آن که ابوبکر ایمان بیاورد، اسلام آوردم قبل از آن که ابوبکر اسلام بیاورد. ابن‌قتیبه، المعارف، ص 169 و المزی، تهذیب الکمال، ج 12، ص 18 – 19 و ابن‌کثیر، البدایة والنهایة، ج 7، ص 370 و ... .

[9]. طبرسی، فضل ین الحسن، إغلام الوری بأعلام الهدی، ج 1، ص 316.

[10]. نساء: 69.

[11]. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 407-408.

[12]. نساء: 69.

[13]. ابن‌بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ص 133.

[14]. عبدالحمید بن هبةالله، ابن أبی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغة، ج 13، ص 106.

[15]. رعد: 43.

[16]. اشاره به فرازی از آیه 13 سوره رعد است.

[17]. جاعلان مقامات و اوصاف امیرالمؤمنین برای غیر از ایشان.

[18]. هیثمی، مجمع الزوائد، ج9 ص 29 به نقل از المعجم الکبیر طبرانی و ابن عساکر، تاریخ دمشق، ترجمة الامام علی علیه‌السلام، ج 1، ص 87، حدیث 119، و در چاپ دیگر همین کتاب، ج 1، ص 76، حدیث 122 و عبیدالله الحنفی، أرجح المطالب، ص 21 و حموینی، فرائد السمطین، ج1، ص 39.

[19]. ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج 2، ص 657 و همان به صورت حاشیه بر الاصابة، ج 13، ص 117، رقم 3156 و خوارزمی، المناقب، فصل8، ص57 و ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 157، حدیث 1174 و حافظ گنجی، کفایة الطالب، باب 44، ص 188 (با اعتراف به اعتبار سند این روایت) و ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 316 و عسقلانی، لسان المیزان، ج 3، ص 283 و متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 612 (به نقل از حافظ ابی‌نعیم) و کشفی ترمذی، المناقب المرتضویة، ص 92 و مسند البزار، ج 1، ص 38 و بدخشی، مفتاح النجا، ص 66 و قندوزی حنفی، ینابیع المودة، باب 15، ص 93 و باب 43، ص 152 و نقشبندی، رموز الأحادیث، ص 304 و حموینی، مناهج الفاضلین، ص 319 و العینی، مناقب العینی، ص 16، حدیث 25 و آمرتسری، أرجح المطالب، ص 23 و محمد بن رستم، تحفة المحبین بمناقب الخلفاء الراشدین، ص189.

[20]. ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ج 2، ص 657 و همان به صورت حاشیه بر الاصابة، ج 13، ص 117، رقم 3156 و خوارزمی، المناقب، فصل8، ص57 و ابن‌عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 157، حدیث 1174 و حافظ گنجی، کفایة الطالب، باب 44، ص 188 (با اعتراف به اعتبار سند این روایت) و ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 316 و عسقلانی، لسان المیزان، ج 3، ص 283 و متقی هندی، کنز العمال، ج 11، ص 612 (به نقل از حافظ ابی‌نعیم) و کشفی ترمذی، المناقب المرتضویة، ص 92 و مسند البزار، ج 1، ص 38 و بدخشی، مفتاح النجا، ص 66 و قندوزی حنفی، ینابیع المودة، باب 15، ص 93 و باب 43، ص 152 و نقشبندی، رموز الأحادیث، ص 304 و حموینی، مناهج الفاضلین، ص 319 و العینی، مناقب العینی، ص 16، حدیث 25 و آمرتسری، أرجح المطالب، ص 23 و محمد بن رستم، تحفة المحبین بمناقب الخلفاء الراشدین، ص189.

[21]. کودکی.

[22]. کودک.

[23]. نساء:69.

[24]. آلوسی، شهاب الدین، روح‌المعانی، دار احیاء التراث العربی، ج 3-4، ص 163-165 و طبق چاپ دیگر، ج 2، ص 123-125.

[25]. فاضل لنکرانی، محمدجواد، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری قدس‌سرّه، (دـر)، شماره 2، مقاله شماره 8، رسالةٌ فی التقیة.

[26]. در مورخه 3 اردیبهشت 1404 و در آستانه سالروز شهادت امام صادق علیه‌السلام کلیپی چند ثانیه‌ای محتوی مطلبی تفرقه‌انگیز از یکی از برنامه‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش گردید که موجب برخورد و عزل تنی چند از دست‌اندرکاران آن شد و متعاقب آن در چند برنامه تلویزیونی مطالبی نسبت به ترمیم فضای جامعه پخش گردید که برخی از همین برنامه‌ها نیز به جهت مطالب اظهار شده از مدعوین حاشیه‌سازی نمود.

[27]. صدیق اکبر.

[28]. اشاره به آیه 61 سوره آل عمران، معروف به آیه مباهله است: ((فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ))، ترجمه هرگاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.